

نقش فعالیت‌های فرهنگی دانشگاه‌ها در توسعه فرهنگی جامعه

تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۲/۱۷

محمد رضا نیستانی *

تاریخ تأیید مقاله: ۹۲/۵/۲۰

ریحانه رامشگر **

چکیده:

از دهه ۶۰ قرن بیستم، دانشگاه‌ها عهده‌دار تولید دانش و پژوهش در زمینه‌های علمی و اجتماعی شدند و وظیفه «کارکردهای فرهنگی» به وظایف آن‌ها افزوده شد. در ایران نیز از سال ۱۳۶۷ با تشکیل معاونت فرهنگی و اجتماعی در دانشگاه‌ها و شکل‌گیری ادارات کل امور فرهنگی، کار متمرکز سازمان‌یافته‌ای بر روی مشارکت دانشجویان در برنامه‌های فرهنگی آغاز و بخش عمده‌ای از فعالیت‌های دانشگاهی به این مهم اختصاص داده شد. با این وجود، ضعف دانشگاه‌ها در نگاه راهبردی و بلندمدت به حوزه فرهنگ و فعالیت‌های فرهنگی و به تبع آن، ضعف در بهره‌برداری صحیح از نیروی بالقوه دانشجویان به منظور تحقق اهداف فرهنگی، به خوبی محسوس است. هدف این پژوهش، بررسی کارکردها و نتایج فعالیت‌های فرهنگی دانشجویان در حرکت جامعه به سمت توسعه فرهنگی است. روش تحقیق، از نوع تحلیلی است؛ بدین منظور، دیدگاه‌های صاحب‌نظران و پیشینه مطالعاتی و تحقیقات انجام شده، مطالعه و بررسی و تحلیل شده‌اند. در این مقاله، نخست به بررسی اجمالی مفهوم فرهنگ و نقش آن در توسعه همه‌جانبه جامعه و سپس به تحلیل نقش دانشگاه در توسعه فرهنگی و کارکردها و نقش فعالیت‌های فرهنگی دانشجویان در تحقق توسعه فرهنگی پرداخته شده است. توسعه فرهنگی جوامع پیشرفته، نتیجه حرکت دانشگاه‌های آن جوامع در مسیر فرهنگ بومی و استفاده بهینه از ظرفیت‌های موجود در جامعه است.

واژگان کلیدی: فرهنگ، دانشگاه، فعالیت‌های فرهنگی، توسعه فرهنگی، کارکردهای فعالیت‌های فرهنگی.

* استادیار دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه اصفهان. Email: neyestani@gmail.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد مدیریت آموزشی دانشگاه اصفهان. Email: rameshgar1388@yahoo.com

در هزاره سوم، بحث در باب فرهنگ و توجه به ابعاد مختلف آن و نیز تأثیر گذاری هایش در ابعاد مختلف زندگی بشری، بیش از پیش مورد توجه صاحب نظران قرار گرفته است. اولین توجه عمیق و تخصصی به این مسئله، با هدایت یونسکو در دهه ۶۰ قرن بیستم رخ داد و از آن به بعد، دولت‌ها در عرصه‌های مختلف، فصل جدیدی را به این مهم اختصاص دادند (اشنایدر، ۱۳۷۹: ۴). امروزه با توجه به فاصله ایجاد شده بین کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه و آگاهی فعالان سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این جوامع از نقش تأثیرگذار فرهنگ و توسعه فرهنگی (در ابعاد کمی و کیفی) به عنوان زیربنای توسعه پایدار و همه‌جانبه، این امر اهمیت چشمگیری پیدا کرده و اندیشمندان و متفکران و مدیران و سیاستمداران بسیاری را وادار به تفکر و تعمق کرده است.

در این میان، سرزمین ایران با داشتن سوابق طولانی در تمدن و فرهنگ و نقش مؤثری که در طول تاریخ بر دیگر جوامع و تمدن‌ها داشته است، نیازمند توجهی خاص به این بعد می‌باشد. از این رو، توجه به فعالیت‌های فرهنگی و تهیه استانداردها و الگو برای عملکردی سالم در این راستا، از اهمیت زیادی برخوردار است. بدیهی است چنین امری نیازمند بازخوانی، بررسی و نقد داشته‌ها، بررسی میزان مطابقت آن با نیازهای دنیای امروز و طرح برنامه‌های مناسب برای تربیت شهروندانی است که بتوانند هدایت و رهبری فکری جامعه را در عرصه‌های گوناگون عهده‌دار شوند.

همواره بخش عظیمی از این مسئولیت در تمامی جوامع، به دانشگاه‌ها محول شده است. دانشگاه به مثابه نظام تصمیم‌سازی کشور، رسالت بزرگی در ایجاد زمینه‌های مناسب برای پرورش تحول‌آفرینان خواهد داشت. اما واقعیت آن است که دانشگاه به علل مختلف، از جمله: قطع رابطه با نهادهای فعال جامعه، تعارض قدیمی میان سنت و تجدد و نگاه سطحی و مقطعی به برنامه‌های فرهنگی و عوامل تأثیرگذار دیگر، کمتر توانسته است به نقش تصمیم‌سازی و در نهایت، فرهنگ‌سازی جامعه اقدام کند. هر چند پس از انقلاب اسلامی، مسئولان چه در سطح کلان و چه در سطح خرد، توجه ویژه‌ای به بخش فرهنگ مبذول داشته‌اند، ولی به علل مختلف، برنامه‌ها صرفاً در حد یک سند یا آیین‌نامه اداری باقی مانده و مشکلات و مسائل فرهنگی همچنان حل نشده مانده‌اند. این در حالی



است که کمیت متولیان و مجریان بخش فرهنگ، روند فزاینده‌ای داشته و هم‌اکنون شاهد فعالیت‌های متنوع و بعضاً متضاد و متعارض آنان در حیطه فرهنگ می‌باشیم. از این رو، آگاهی از نقش تأثیرگذار دانشگاه‌ها و مهم‌تر از آن، نقش فعالیت‌های فرهنگی دانشجویان در تحقق توسعه فرهنگی و ایجاد محیطی پویا و فعال در دانشگاه و جامعه، از جمله راهکارهای مطرحی است که این مؤسسات می‌توانند از طریق آن‌ها، کمبودها، محدودیت‌ها و همچنین منابع، امکانات و فرصت‌های موجود در زمینه فعالیت فرهنگی دانشگاه‌های خود را بازشناسند و از منابع موجود برای تحقق پیامدهای مطلوب به بهترین نحوه استفاده کنند.

در این راستا، نخست به بررسی اجمالی مفهوم فرهنگ و نقش آن در توسعه همه‌جانبه جامعه پرداخته، آنگاه به تحلیل نقش دانشگاه در توسعه فرهنگی و کارکردها و نقش فعالیت‌های فرهنگی دانشجویان در تحقق توسعه فرهنگی پرداخته شده است. سپس در یک جمع‌بندی، توسعه فرهنگی جوامع پیشرفته را نتیجه حرکت دانشگاه‌های آن جوامع در مسیر فرهنگ بومی و استفاده بهینه از ظرفیت‌های موجود در جامعه دانسته است.

تعریف و مفهوم فرهنگ

فرهنگ از جمله مهم‌ترین و پیچیده‌ترین مفاهیم موجود در علوم انسانی، به خصوص جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی است که در زبان‌های گوناگون، تعبیر متعددی از آن ارائه شده است. تنوع زیاد تعاریف فرهنگ، گاهی چنان معضلی می‌شود که آپیا اندیشمند غنایی می‌گوید: «کار به جایی رسیده است که با شنیدن واژه فرهنگ، ناچاریم به واژه‌نامه رجوع کنیم». (گروه نویسندگان، ۱۳۷۹: ۹۳)

این واژه در زبان فارسی، مرکب از دو جزء «فر» و «هنگ» است. «فر» پیشوند و به معنای بالا، بر و پیش آمده و «هنگ» از ریشه اوستایی «تنگا» و به معنی کشیدن، سنگینی و وزن است. در لغت عرب، فرهنگ با کلمه «الثقافه» بیان می‌شود و به معنای پیروزی، تیزهوشی و مهارت بوده؛ سپس به معنای استعداد فراگیری علوم و صنایع و ادبیات به کار رفته است. (رک: لسان العرب؛ المرجع؛ المنجد؛ ذیل ماده «ثقف»)



در زبان لاتین واژه فرهنگ، برگرفته از واژه کولتورا^۱ است که در اوایل دوران مدرن، حضور چشمگیری در بسیاری از زبان‌های اروپایی پیدا کرد. نخستین کاربردهای این مفهوم در زبان اروپایی، چیزی از منظور اولیه کولتورا را که به طور عمده به معنای پروردن یا مراقبت از چیزی مثل گیاهان و جانوران است، حفظ کرد. از اوایل سده شانزدهم، این معنای اولیه به تدریج از حوزه کشاورزی و دامپروری - فرایند تکوین انسان و از کشت و برداشت محصولات است - به فرهیختگی ذهن امتداد یافت.

با این حال، کاربرد اسم مستقل فرهنگ - که اشاره بر فرایند کلی یا محصول چنین فرایندی باشد - تا اوایل سده هجدهم متداول نبوده است. فرهنگ به عنوان اسم مستقل، نخست در زبان‌های انگلیسی و فرانسوی نمایان شد. در اواخر سده هجدهم به عنوان یک واژه فرانسوی وارد زبان آلمانی شد و ابتدا به صورت *Cultur* و سپس به صورت *Kultur* نوشته و تلفظ می‌شد (تامپسون^۲، ۱۳۸۰: ۱۵۴). در مراجع فرانسوی نیز در معنای مشابه، به معنای بارور کردن، عمل بارور کردن زمین یا کاری در جهت تولید، حاصلخیز کردن و عمل کاشتن گیاه به کار رفته است. (پیروزمند و صادقی، ۱۳۸۵: ۴)

کارشناسانی که در خصوص تعداد تعاریف به عمل آمده از فرهنگ بررسی به عمل آورده‌اند، آمارهای گوناگونی از آن ارائه داده‌اند. در کتاب «فرهنگ؛ مرور نقادانه مفاهیم و تعاریف»، به قلم کروبر و کلوهون^۳، بیش از ۱۵۰ تعریف برای فرهنگ آورده شده است (گروه نویسندگان، ۱۳۷۹: ۹۵). هرسکوویتس^۴ تعداد تعاریف ارائه شده برای فرهنگ را ۲۵۰ ذکر کرده است (ووفی و نیک‌خلق، ۱۳۷۰: ۴۶). دایره‌المعارف بریتانیکا نیز ۱۶۴ تعریف از فرهنگ ارائه کرده است (جعفری، ۱۳۷۳: ۲). برخی از دانشمندان معتقدند، تنوع و ابهام در تعریف فرهنگ، نتیجه طبیعی برخاسته از عناصر، شاخصه‌ها و مصادیق مفهوم فرهنگ است که از قومی به قوم دیگر و از زمانی به زمان دیگر متفاوت است. کمیته برنامه‌ریزی بخش فرهنگ در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، در سال ۱۳۶۷ فرهنگ را چنین تعریف کرده است: «فرهنگ کلیت هم‌تاخته باورها، فضایل، ارزش‌ها، آرمان‌ها، دانش‌ها، فنون و اعمال جامعه و مشخص‌کننده ساخت و تحوّل کیفیت زندگانی یک ملت است»

1. Cultura.
2. Thompson.
3. Kroeber & Kluekhon.
4. Herskovits.



(احمدی، ۱۳۷۰: ۷). البیوت^۱ بر این باور است که فرهنگ، شیوه زندگی ملتی معین است که در محلی واحد با یکدیگر زندگی می‌کنند. این فرهنگ در هنرها، در نظام اجتماعی، در عادات و آداب و در مذهبشان مشهود است. ولی همه این چیزها روی هم فرهنگ را به وجود نمی‌آورند؛ فرهنگ چیزی بیشتر از مجموعه هنرها، آداب و اعتقادات مذهبی است؛ همه این چیزها روی هم تأثیر می‌گذارند و شناخت کامل یکی از آن‌ها، مستلزم شناخت همه آن‌هاست. (البیوت، ۱۳۷۵: ۱۴۹)

از نظر یونسکو، فرهنگ، کلیت تامی از ویژگی‌های معنوی، مادی، فکری و احساسی است که یک گروه اجتماعی را مشخص می‌کند. فرهنگ نه تنها هنر و ادبیات را در بر می‌گیرد، بلکه شامل آیین‌های زندگی، حقوق اساسی نوع بشر، نظام‌های ارزشی، سنت‌ها و باورهاست. (یونسکو، ۱۳۷۶: ۱۳)

به طور کلی در تعاریف صورت گرفته از فرهنگ، وجوه اشتراکی وجود دارد که عبارتند از:

- محوریت انسان (فرد) به عنوان عامل ایجاد، دگرگونی، انتقال و تثبیت فرهنگ در جامعه؛
- تلقی فرهنگ به عنوان عامل ادامه حیات انسان؛
- جریان‌ی بودن فرهنگ و در بر گیرندگی زمان‌های متفاوت (گذشته، حال و آینده)؛
- عامل ایجاد باور، ارزش و هنجارهای رفتاری جامعه؛
- ذاتی نبودن فرهنگ؛
- بازتاب ارزش‌های یک جامعه نسبت به مسائل مختلف و شکل زندگی و رویکرد آنان به جهان هستی. (ناظمی اردکانی و کشاورز، ۱۳۸۵)

توسعه فرهنگی و ضرورت آن

نوع تعاریف به عمل آمده از فرهنگ، بسیار بیش از آن چیزی است که پیش‌تر ذکر شد؛ گاهی اعتقاد بر آن است که به تعداد افراد یک جامعه، می‌توان تعاریف متعدد از فرهنگ به دست آورد. اما تعاریف هر چه که باشد، می‌توان توسعه فرهنگی را از جمله مهم‌ترین مفاهیم مرتبط با فرهنگ دانست. شکاف ایجاد شده بین کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه و نیز آگاهی روزافزون فعالان سیاسی، اجتماعی، اقتصادی این جوامع از

1. Elliot.



نقش تأثیرگذار توسعه فرهنگی (در ابعاد کمی و کیفی) به عنوان زیربنای توسعه پایدار و همه‌جانبه این امر، ماهیت چشمگیری پیدا کرده است. ژاپن در سال ۱۹۶۸ با تأسیس امور فرهنگی، گام‌های مؤثری را در راه توسعه فرهنگی برداشت؛ از جمله مأموریت‌های منظور شده در سیاست‌های فرهنگی این کشور، عبارتند از: بهبود شرایط جشنواره‌های فرهنگی و هنری، افزایش کمک به فعالیت‌های گروه‌های فرهنگی، فراهم کردن مواد و تجهیزات فعالیت‌های هنری جوانان، کشف و پرورش استعداد‌های هنرمندان جوان و بهبود اطلاع‌رسانی و تحقیقات فرهنگی. (محمدی، ۱۳۷۷: ۲۱۹)

توسعه فرهنگی به دنبال توسعه بخشیدن به فرهنگ جامعه است و البته این امر، مستلزم برخورداری از رویکردی فرهنگی نسبت به توسعه است. به عبارت دیگر؛ رابطه متقابلی میان فرهنگ و توسعه برقرار است و هر یک از دیگری تأثیر می‌پذیرد. مقصود از توسعه فرهنگی، ایجاد شرایط و امکانات مادی و معنوی مناسب برای افراد جامعه به منظور شناخت جایگاه آنان و رشد و افزایش علم و دانش و معرفت انسان‌ها و آمادگی برای تحول و پیشرفت و پذیرش اصول کلی توسعه، نظیر قانون‌پذیری، نظم و انضباط، بهبود روابط اجتماعی و انسانی و افزایش توانایی‌های علمی و اخلاقی و معنوی برای همه افراد جامعه است.

پیر بودریو^۱ به نوعی توسعه فرهنگی را شامل توسعه سرمایه فرهنگی می‌داند. سرمایه فرهنگی که از قیاس با سرمایه اقتصادی رواج یافت، «مجموعه‌ای از روابط، معلومات و اطلاعات و امتیازات است که فرد برای حفظ کردن یا به دست آوردن یک موقعیت اجتماعی از آن استفاده می‌کند. [بودریو و ژان کلود پاسون در تحقیقی که بر اساس فرضیه عدم تساوی فرهنگی انجام داده‌اند چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که] نابرابری فرهنگی فقط با رفتار و اعمال فرهنگی که برای افراد و گروه‌ها مقدور است، مشخص می‌شود. تئاتر و اپرا رفتن، مجله و روزنامه خواندن، سینما رفتن، دوربین عکاسی داشتن و امثال آن، می‌تواند به عنوان نشانه‌ها و امکانات سرمایه فرهنگی به شمار آید.» (روح‌الامینی، ۱۳۷۲: ۱۱۶)

بودریو از سه شکل سرمایه فرهنگی نام می‌برد:

۱. سرمایه بدنی و فردی؛ که با کوشش و استعداد فرد حاصل شده و امکان انتقال به

1. Pierre Bourdieu.



غیر را ندارد و با مرگ شخص از بین می‌رود.

۲. سرمایه عینی فرهنگی؛ مجموعه میراث‌های فرهنگی مانند شاهکاری‌های هنری، فناوری ماشینی و قوانین علمی که به صورت اسناد، کتب و اشیاء در تملک فرد است و امکان انتقال به غیر را دارد.

۳. سرمایه نهادی و ضابطه‌ای؛ این سرمایه به کمک ضوابط اجتماعی و به دست آوردن عناوین برای افراد کسب موفقیت می‌کند و قابل انتقال نیست، مانند مدرک تحصیلی و گواهی حرفه و کار. (همان: ۱۱۷)

توسعه فرهنگی با تأکید بر هویت فرهنگی؛ بهینه‌سازی شرایط فرهنگی و رشد کمی و کیفی مسائل مربوط به خود را نوید می‌دهد و اخلاق و آداب و سنن جامعه را بهبود می‌بخشد و بر رونق بازار فنون و دانش می‌افزاید (ناظمی اردکانی و کشاورز، ۱۳۸۵). با پذیرش این سخن اشپنگلر^۱ که حیات و پویایی یک جامعه را در حیات و توسعه فرهنگی آن جامعه می‌داند، باید اذعان داشت که پرداختن به توسعه فرهنگی برای تمامی جوامع و به ویژه جوامع توسعه‌نیافته، امری اجتناب‌ناپذیر است و اینکه برای دستیابی به این مهم، همه نهادها و سازمان‌های جامعه ملزم به مشارکت در زمینه تحقق آن می‌باشند.

توسعه فرهنگ و عناصر فرهنگی از ضروری‌ترین ابزار ایجاد صلح و آزادی در جوامع بشری است. در روزگار کنونی، توسعه فرهنگی مهم‌ترین ابزار ایجاد زیرساخت لازم برای توسعه پایدار سایر بخش‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، به خصوص در کشورهای توسعه‌نیافته است. همچنین دوپویی^۲ (۱۳۷۴) معتقد است که از یک دیدگاه، فرهنگ وسیله‌ای است برای کسب حیثیت اجتماعی و حفظ آن، سرگرمی، کسب لذت، اعتلای روح و تعالی افکار. داداش‌پور (ستاری، ۱۳۶۶: ۶۷) فرهنگ و توسعه فرهنگی را ابزاری کارآمد برای ایجاد دموکراسی می‌داند. وی معتقد است که عدم توسعه فرهنگی، منجر به ایجاد حکومت‌های مستبد و ست‌گرا (ارتجاعی) می‌شود.

یکی از ابعاد بسیار مهم توسعه ملی، توسعه و باروری فرهنگ حاکم بر جامعه است؛ زیرا پیش شرط هر گونه توسعه‌ای، توسعه فرهنگی است. توسعه بدون دستیابی به فرهنگ خاص آن، امکان‌پذیر نیست. دیدگاه‌ها، نحوه رفتار، شیوه گفتار، جهان‌بینی

1. Spengler.

2. Dupuy.

و جهان‌نگری، ارزش‌های دینی، نظم‌پذیری جمعی، مسئولیت‌پذیری، منطقی بودن و بسیاری از باورداشت‌های فرهنگی، از عوامل و عناصر تعیین‌کننده رشد و توسعه علمی و صنعتی جامعه‌اند. از این رو، باید فرهنگ و برنامه‌ریزی فرهنگی را در بحث فرایند توسعه وارد کرد و به آن اهمیت لازم را داد. بسیاری از رفتارهای فردی و جمعی ما، از فرهنگ نشئت می‌گیرد؛ توسعه در تمامی ابعاد آن به شدت تحت تأثیر باورهای فرهنگی است. بنابراین، باید «فرهنگ را محور همه برنامه‌های توسعه قرار داد» (طباطبایی، ۱۳۷۴)

نقش دانشگاه در توسعه

اگر جامعه را به انسان تشبیه کنیم، بدون هیچ‌گونه تأملی باید دانشگاه را محوریت عقلانی یا مغز این انسان در نظر بگیریم. بدیهی است در این صورت، اخذ هر گونه تصمیم در راستای ایجاد تغییر و دگرگونی باید از دانشگاه آغاز شود و به سایر بخشهای جامعه تسری یابد. دانشگاه در هر جامعه‌ای، مرکز تجمع نخبگان آن جامعه است. دانشگاه با پرورش این نخبگان و تزریق آنان به جامعه، امکان انجام تغییرات لازم، مطابق با اهداف از پیش تعیین‌شده را فراهم می‌سازد. «دانشگاه برای آزاد کردن روح انسانی، پیشرفت و توسعه معارف و آزادگی فکر از راه آزمایش و تحقیق در دانش، وقف شده و باید صرف مساعی کند» (علی‌آبادی، ۱۳۴۵: ۶۴). علی‌آبادی در جایی دیگر، دانشگاه را تنها مرجع برای بررسی و رفع بحران‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی می‌داند.

از سال ۱۳۷۶ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، با تشکیل معاونت‌های فرهنگی و اجتماعی، توجه خاصی به برنامه‌های فرهنگی دانشگاه کرد. مطالعات و برنامه‌های فرهنگی دانشگاه‌ها مبنایی برای جبران کم‌حرکی ذاتی نظام آموزش عالی و ارتقای کمی و کیفی نظام علمی و فرهنگی دانشگاه و جامعه است. به اعتقاد محقق، عناوین ذیل می‌تواند تا حد زیادی بیانگر ارزش و هدف توجه به فعالیت‌های فرهنگی دانشگاه‌ها باشد:

۱. افزایش نقش دانشگاه‌ها در عمق بخشیدن و اعتلای فرهنگ و تقویت هویت فرهنگی؛

۲. نوآوری و نوسازی در فرهنگ و مناسبات اجتماعی؛

۳. پرورش خلاقیت‌ها و استعدادهای فرهنگی دانشجویان؛

۴. زمینه‌سازی برای توسعه مهارت‌ها و توانایی‌های فکری و فرهنگی دانشجویان؛



۵. کمک به برنامه‌ریزان آموزشی و پژوهشی در تربیت نیروهای خلاق، کارآفرین و مسئولیت‌پذیر؛

۶. ایجاد پویایی، تحرک و انعطاف در نظام آموزش عالی.

دانشگاه‌ها به عنوان زیرمجموعه‌های نظام آموزش عالی در فرایند توسعه یک کشور مطرحند و به عنوان مراکزی که به تربیت و آماده ساختن نیروی انسانی کارآمد، شایسته و ماهر برای پاسخگویی به نیازهای واقعی جامعه در زمینه‌های مختلف می‌پردازند، نقش حیاتی و کلیدی به عهده دارند؛ چرا که دانشگاه‌ها با برون‌دادهای خود به جامعه، عملاً در راه توسعه گام برمی‌دارند.

دانشگاه نهادی است که در رأس هرم نهادهای علمی یک جامعه قرار دارد. عملکرد صحیح دانشگاه از یک طرف، توسعه و پیشرفت را برای جامعه به ارمغان می‌آورد و از طرف دیگر، روند توسعه جامعه را به عنوان بازخوردی مثبت، به مکانی رفیع‌تر و مسئول‌تر انتقال می‌دهد. مفهوم دانشگاه در گذشته، بیشتر طبقه خاص یا نخبگان و نظیر آن را در بر می‌گرفت، اما امروزه با توسعه روزافزون جوامع، دانشگاه‌ها نیز نسبت به گذشته تا حد زیادی از نظر مفهوم و کارکرد تغییر کرده‌اند؛ بدین معنی که با تخصصی شدن علوم و ضرورت به کارگیری آن‌ها برای دست یافتن به توسعه در عصر جدید، تقاضا برای ورود به دانشگاه بیشتر شده است و همزمان، دانشگاه‌ها نیز به عنوان یک ضرورت، از نظر کمی و کیفی ناگزیر به گسترش بوده‌اند. اهتمام به نظام آموزش عالی و دانشگاه‌ها، امروزه به این دلیل در اولویت قرار گرفته که با بهره‌گیری از دانش آکادمیک که پایه‌گذار دستیابی به فناوری است، می‌توان بسیاری از راه‌حل‌های لازم برای از میان برداشتن موانع و مشکلات جامعه را به منظور رسیدن به توسعه همه‌جانبه پیدا کرد. در جهان امروز، تمام جوامع یا توسعه‌یافته‌اند یا در تلاش برای رسیدن به توسعه و در این میان، دانشگاه‌ها به دلایل انکارناپذیری به عنوان موتور محرک تأثیرگذار و تأثیرپذیر بوده‌اند. (فریدون، ۱۳۸۳: ۲۱۸)

نقش دانشگاه در توسعه فرهنگی جامعه

دانشگاه در سده‌های میانه، نقش تک‌بعدی داشته و صرفاً وظیفه انتقال دانش را به عهده داشته است. با گذشت زمان، در قرن نوزدهم، دانشگاه علاوه بر انتقال دانش، وظیفه



تولید دانش را نیز عهده‌دار شد. «دوران پس از جنگ جهانی دوم، دوران رشد بی‌سابقه بوده است. در این دوران، آموزش عالی تقریباً در همه جوامع نوین، نقش محوری داشته و این نقش همچنان رو به فزونی است» (آلتباخ، ۱۳۷۹: ۱۷)

از دهه ۶۰ قرن بیستم به بعد، به تدریج از استقلال دانشگاه‌ها کاسته شد. دیگر، دانشگاه به عنوان یک نهاد مستقل آموزشی و پژوهشی مطرح نبود، بلکه «مسئولیت‌پذیری» مفهوم جدیدی بود که دانشگاه‌ها با آن مواجه شدند. دانشگاه از این زمان به بعد، باید پاسخگوی نیازهای جامعه می‌بود.

انجام پژوهش‌های کاربردی، تربیت متخصصان و صنعتگران و هنرمندان و...، وظیفه‌ای بود که جامعه، انجام آن را از دانشگاه طلب می‌کرد: «دانشگاه‌ها از قدیم مدعی استقلال ارزشمند خود بوده‌اند. در طرح سنتی اداره دانشگاه، بر استقلال تأکید شده و دانشگاه‌ها سعی بر آن داشته‌اند که خود را از نظارت مستقیم نهادهای خارج از دانشگاه مصون نگه دارند. با این وجود، از آن زمان که دانشگاه‌ها گسترش یافتند و هزینه تحصیل افزایش یافت، فشار بسیاری از سوی پشتیبانان مالی آموزش عالی (به طور عمده دولت‌ها) وارد آمد و مسئولیت‌پذیری دانشگاه‌ها مطرح شد. تعارض بین استقلال و مسئولیت‌پذیری، یکی از حساس‌ترین مباحث در سال‌های اخیر بوده است» (همان: ۱۵)

از این زمان به بعد، دانشگاه به عنوان «محور عقلانیت» جامعه، نقش مؤثر و بلامنازعی در تغییرات جامعه (در هر شکل آن) پیدا کرد. دانشگاه، مرکز تجمع اندیشمندان، نخبگان و تحصیل‌کردگان جامعه و مهم‌ترین مرکز پرورش خلاقیت‌ها و استعدادها و تخصص‌ها و نیز مرکز تجمع جوانان پرشور و با استعداد اجتماع شد و این همه باعث شد تا نگاه اجتماع به دانشگاه، نگاهی حساس و توأم با مسئولیت‌خواهی شود.

جوانانی که به دانشگاه‌ها راه می‌یابند و به عنوان دانشجوی مطرح می‌شوند، هر چند دارای سلسله‌مراتب اجتماعی و اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی متفاوتند، ولی مهم این است که آن‌ها دارای زبان خاص احساس همدردی مشترک، احساس فشار مشترک و هدفهای مشترکند. دانشجوی می‌خواهد در حیات جامعه از بُعد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی دخالت کند و مشارکت مؤثر داشته باشد.

«دانشجو، نیروی جوانی است که بنا به مقتضیات سنی، سرشار از شور، هیجان و تکاپو و ماجراجویی است و دانشگاه نیز بنا به ماهیت خود که ساختی مختص دانش و



دانشگاه‌های بزرگ غرب (آکسفورد، کمبریج و سوربن) به تدریج از درون حوزه‌های علمی سنتی قرون وسطی و قدیم سر برافراشته‌اند و در واقع؛ ادامه طبیعی همان روند می‌باشند. از این رو، دارای ریشه و هویت تاریخی و اجتماعی‌اند. عدم همخوانی و تطابق دانشگاه‌ها با سنت‌های فرهنگی و تاریخی جوامع در حال توسعه، میوه‌های تلخی به بار آورده است. دانشگاه‌ها از یک سو باید حافظ ارزش‌ها و سنت‌های فرهنگی جامعه باشند و از سوی دیگر، ملتزم به اشاعه ارزش‌های جدید و علم و فناوری مورد نیاز جامعه. دانشگاه باید توان آشتی دادن این دو مؤلفه را با هم داشته باشد؛ در غیر این صورت، دچار تعارض و بحران درونی و بیرونی خواهد شد.

کارکردهای فعالیت‌های فرهنگی در دانشگاه‌ها

«اصولاً فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی دانشجویان از یک طرف؛ روی خود آن‌ها و ابعاد شخصیتی‌شان و از طرف دیگر، روی هم‌نوعان، جامعه دانشگاهی و حتی جامعه بزرگ کشور و بعضاً در سطح بین‌المللی تأثیر ارزشی و محتوایی می‌تواند داشته باشد و دارد». (اسماعیلی، ۱۳۷۴: ۵۶)

اعتمادی (رئیس دانشگاه صنعتی شریف در سال ۱۳۷۴) فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی دانشجویان را ابزار مؤثری در کسب موفقیت زندگی حرفه‌ای و تخصصی آنان می‌داند. وی ۱۰ شاخص را برای یک دانشجوی موفق برمی‌شمارد که بیشتر آن‌ها مربوط به فعالیت‌های غیر آموزشی و غیر درسی دانشجویان می‌شود. این شاخص‌ها عبارتند از:

۱. شاخص‌های علمی - تخصصی؛
۲. توانمندی تبادل نظر حرفه‌ای و منطقی و قدرت انتقال مؤثر فکر و مقصود به دیگران از طریق نوشتار، گفتار و خطابه؛
۳. توانمندی تلفیق ایده‌ها و شیوه‌ها، سنتز کردن، یکپارچه‌سازی، تجمیع و به انجام رساندن امور؛
۴. توانمندی برقراری ارتباطات اجتماعی در رده‌های تخصصی، مدیریتی، سازمانی و اجتماعی؛
۵. توانمندی برنامه‌ریزی، سازماندهی، مدیریت و رهبری در مقیاس‌ها و ابعاد متفاوت؛



۶. شناخت کامل از عناصر اصیل فرهنگی و رفتارهای اجتماعی؛
۷. توانمندی تجزیه و تحلیل مسائل سیاسی و اجتماعی در ابعاد اجتماعی؛
۸. توانمندی تجزیه و تحلیل مسائل سیاسی و اجتماعی در ابعاد متفاوت؛
۹. توانمندی در ارتباطات بین‌المللی؛
۱۰. شناخت و بینش و حساسیت در مسائل هنری.

سراجزاده نیز در خصوص نقش و اهمیت دانشگاه در جامعه امروز می‌گوید: «... گفته می‌شود که دانشگاه، قلب جامعه جدید و مرکز آن است. دانشگاه این نقش را به این دلیل ایفا می‌کند که نظام اجتماعی امروز چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی، مبتنی بر عملکرد نهادهای بسیار پیچیده و در هم تنیده‌ای است که همه این نهادها برای تداوم حیات خود، به استفاده از دستاوردهای علم و فناوری نیازمندند و مرکز تولید این علم و فناوری، دانشگاه‌ها هستند. از این نظر، اغراق نیست اگر بگوییم دانشگاه، مرکز جامعه مدرن است... کارکردهای اصلی دانشگاه را می‌توان در سه مورد خلاصه کرد: کارکرد آموزشی، کارکرد پژوهشی و کارکرد جامعه‌پذیری... در مورد دو کارکرد اول، نیاز به توضیح نیست... اما بخشی که معمولاً از دانشگاه این توقع و انتظار هم هست که افرادی را تربیت کند که شهروندان خوبی برای جامعه بوده و آماده ایفای نقش‌های خود را در جامعه جدید باشند...» (مشاطیان، ۱۳۷۹: ۱۲-۱۱)

رجب‌زاده نیز در همین رابطه؛ یعنی کارکرد جامعه‌پذیری دانشگاه، مطالب ذیل را عنوان می‌دارد:

«... فارغ‌التحصیل دانشگاه باید چه ویژگی‌های روانی، رفتاری و شناختی داشته باشد تا فردی مؤثر در جامعه باشد؟ اگر از او به عنوان یک کارشناس و نخبه سیاسی یاد می‌شود، چه ویژگی‌هایی به طور طبیعی از او انتظار می‌رود؟ این موضوع با عنوان رشد دانشجو مطرح شده، که ناظر به موارد ذیل است: تغییرات شناختی، رفتاری و عاطفی؛ تغییر توانایی‌ها در جهت بررسی احساسات و اندیشه‌های آن‌ها؛ اندیشیدن در قالب‌های انتزاعی؛ تبدیل شدن به انسانی با انگیزه و بهره‌ور؛ ارتباط مستقل با دیگران؛ پذیرش مسئولیت اجتماعی؛ آموختن عادات زندگی و کار؛ آموزش و پرورش مثبت و بازآفرینی... دانشجو در طی مدت تحصیل خود، باید بتواند تا حدی به خودمختاری و استقلال برسد، به مدیریت عواطف دست پیدا کند، هویت خود را تثبیت کند، روابط شخصی

خود را از بعضی قید و بندها که ممکن است از طریق سنت به وجود آمده باشند آزاد کند، بتواند هدف‌هایی را که در حال توسعه و گسترش هستند دنبال کند و در عین حال انسجام شخصیت خود را حفظ کند. ... (تحقیقات نیز) نشان می‌دهد که دانشگاه‌ها در جهت افزایش بلوغ و شایستگی اجتماعی عمل می‌کنند. افراد را از پیش‌داوری‌ها آزاد می‌نمایند، کمک می‌کنند تا دانشجویان ارزش‌های زیبایی‌شناختی زندگی را بهتر بشناسند، دیدگاه‌های دینی آن‌ها تنوع پیدا کند، جزم‌گرایی سیاسی‌شان کاهش یابد و اعتماد به نفس و حس موفقیت در آن‌ها ایجاد شود». (همان: ۱۹-۱۷)

بدیهی است فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی رایج دانشگاه‌ها و انتظاراتی که در این قالبها از دانشجویان وجود دارد، نمی‌تواند راهگشای ما برای دستیابی به تمامی جنبه‌های رشد باشد، بلکه در کنار اینها، یک فعالیت، نگرش و بُعد دیگر نیز لازم می‌آید که به طور قطع، همان فعالیت‌های فرهنگی دانشجویان است.

برخی صاحب‌نظران معتقدند که با وجود تمامی یافته‌های پیش‌گفته، «رویکرد دانشگاه [های ایران] در سال‌های اخیر، بیشتر آموزشی بوده است تا پژوهشی و بالطبع فرهنگی. کار فرهنگی، کار اوقات فراغت و بیکاری تلقی می‌شود و بدتر از آن، کاری تحمیل‌شده بر دانشگاه! در حالی که تلقی جهانی در مورد کارکرد دانشگاه، بیانگر پیوستگی و درهم‌آمیختگی عناصر فرهنگی، آموزش و پژوهشی است. در نگاه امروز، دانشگاه جامعه دانشمندان معنا می‌شود. دانشگاه جامعه دانشمندان است به اضافه نقشها و کارکردهای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی». (حیبی فهیم، ۱۳۷۸: ۱۰)

سال ۱۹۹۸ در شهر «گلبون» سوئیس و با شرکت دست‌اندرکاران آموزش عالی اروپای غربی و آمریکای شمالی، نشست در خصوص «دانشگاه، رسالت‌ها و ارزش‌ها» برگزار شد. در پایان این نشست، پیشنهادهایی در مورد بهبود شیوه‌های انجام مأموریت‌های دانشگاه ارائه شد. دو مورد از این توصیه‌ها که به کار این تحقیق مربوط می‌شود، عبارتند از:

۱. اشاعه حساسیت نسبت به توسعه پایدار در میان جامعه دانشجویی؛
۲. تعلیم دانشجویان در این زمینه که آنان نه تنها باید در رشته‌های خود متخصص خوبی باشند، بلکه باید بتوانند روند توسعه جامعه را به طور سازنده نقد کنند و شهروندان خوبی در این زمینه نیز باشند». (ووبر، ۱۳۸۰: ۳)



شرکت‌کنندگان نشست گلبون، همچنین به اتفاق آرا معتقد بودند: «اگر دانشگاه‌ها بخواهند همچنان ایفاکننده نقش اصلی در جهان دانش فردا بمانند، نمی‌توانند مواضع سنتی خود را حفظ کنند و در انتظار روزهای بهتر باشند. از دانشگاه‌ها انتظار تغییر و تحول می‌رود و این مهم را خود باید به انجام برسانند. بنابر این، این نهادها باید به نوسازی خود دست زنند تا بتوانند با کمترین منابع، بیشترین بازدهی را داشته باشند».

(همان: ۱۴)

عده‌ای از صاحب‌نظران، فعالیت‌های فرهنگی دانشجویان را ابزاری می‌دانند برای بهبود شرایط یادگیری دانشجویان و از حاشیه به متن آمدن فعالیت‌های جمعی دانشجویی. «فعالیت‌های دانشجویی به عنوان زیربنا و بستر طبیعی و ضروری کارآمدی نظام امروزی حال و آینده است» (مشاطیان، ۱۳۷۹: ۳)

ریاضی (مدیر کل امور فرهنگی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری طی سال‌های ۷۶ تا ۸۰)، در خصوص تأثیر فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی دانشجویان بر نظام آموزشی می‌گوید: «به عنوان مثال، کانون‌های شعر و ادب می‌توانند حلقه مفقوده ما در مباحث مربوط به ادبیات معاصر باشند؛ به خصوص اینکه مباحث پیوند استواری با مقولات فرهنگی و هویت فرهنگی دارند و می‌توانند در تعریف و بازتولید فرهنگ ملی و ایرانی و اسلامی نقش بازی کرده و در رفع نیازهای اجتماعی نیز بکوشند» (همان: ۵)

ریاضی همچنین معتقد است: «شاید کمیت‌گرایی در آموزش عالی، یکی از علل فاصله گرفتن افراد از این علوم باشد؛ اما به هر حال، مطمئناً کانون‌های علمی، فرهنگی و هنری، یکی از مناسب‌ترین بسترهای موجود برای ایجاد این ارتباط و آموزش‌های مکمل است» (همان: ۶)

به طور کلی، فعالیت‌های فرهنگی دانشجویان را ابزاری می‌دانند برای تشکیل سازمانهای مردم‌نهاد (سمن)^۱ و تبدیل فعالیت‌های دانشجویی به سازمانهای غیر دولتی. این سازمانها از سه جنبه اهمیت دارند:

۱. نسبت به دولت، ارتباط بیشتر و نزدیک‌تری با جامعه دارند و نیازهای آن را بیشتر درک می‌کنند؛

۲. فعالیت را صرفاً بر اساس مصالح دولتی انجام نمی‌دهند، بلکه بر اساس مصالح

1. Non Governmental Organization.

عمومی حرکت می‌کنند؛

۳. از آنجا که با تغییر روش‌ها در عرصه برنامه‌ریزی و فعالیت فرهنگی، شاهد تغییر در نگرش‌ها و بینش‌ها و سیاست‌ها هستیم که این امر آسیب جدی به مسائل فرهنگی کلان کشور وارد می‌کند، با واگذاری این امور به سازمان‌های مردم‌نهاد، تلاش می‌شود تا به وضعیت پایداری در سیاست‌ها و برنامه‌های فرهنگی دست یابیم.

نقش فعالیت‌های فرهنگی دانشجویان در تحقق توسعه فرهنگی

به طور کلی، در زمینه روابط متقابل دانشگاه و توسعه فرهنگی، دو پرسش عمده مطرح می‌شود: پرسش نخست، به تأثیر و نقش دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی در فرایند توسعه فرهنگی بازمی‌گردد و پرسش دوم، به آثار فرایند توسعه فرهنگی بر ساختار دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی توجه دارد، که در این نوشتار، پاسخ به پرسش اول مد نظر است.

دانشگاه‌ها از گرانباترین ذخایری شناخته می‌شوند که جامعه برای پیشرفت و توسعه در اختیار دارد. امروزه این مراکز در سطح جهان، به لحاظ دارا بودن دانش و فن، از اعتبار زیادی برخوردارند و از عوامل عمده دگرگونی اجتماعی به شمار می‌آیند. نهادهای آموزش عالی باید جوانان را برای تغییرات و دگرگونی‌های مداوم در جهان سراسر متحول امروزی آماده کنند. به همین دلیل، دانشگاه‌های معتبر نمی‌توانند صرفاً به صلاحیت فنی و علمی خود بسنده کنند، بلکه باید رسالت فرهنگی خود را با توجه به ساخت اجتماعی و فرهنگ بومی‌شان به انجام رسانند. دانشگاه‌های بزرگ جهان، فرهنگ‌ساز بوده و در برهه‌هایی از زمان، تأثیری ژرف بر تحولات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی داشته‌اند.

دانشگاه به عنوان «محور عقلانیت» جامعه، نقش مؤثر و بلامنزاعی را در تغییرات جامعه (در هر شکل آن) دارد. دانشگاه، مرکز تجمع اندیشمندان، نخبگان و تحصیل‌کردگان جامعه و مهم‌ترین مرکز پرورش خلاقیت‌ها، استعدادها و تخصص‌هاست. دانشگاه، مرکز تجمع جوانان پرشور و با استعداد اجتماع است و این همه، باعث می‌شود تا نگاه اجتماع به دانشگاه، نگاهی حساس و توأم با مسئولیت‌خواهی باشد. جوانانی که به دانشگاه‌ها راه می‌یابند و به عنوان دانشجو مطرح می‌شوند، هر چند دارای سلسله‌مراتب اجتماعی



و اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی متفاوتی‌اند، ولی مهم این است که آن‌ها دارای زبان خاص، احساس همدردی مشترک، احساس فشار مشترک و هدف‌های مشترک می‌باشند. دانشجو می‌خواهد در حیات جامعه، از ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی دخالت و مشارکت مؤثر داشته باشد. «دانشجو، نیروی جوانی است که بنا به مقتضیات سنی، سرشار از شور، هیجان، تکاپو و ماجراجویی است و دانشگاه نیز بنا به ماهیت خود، که ساختی مختص دانش و فکر انتقادی است، دانشجو را به فردی پرسشگر، کنجکاو، با ذهنی علمی و منتقد بدل می‌کند». (اسماعیلی، ۱۳۷۴: ۱۴۱)

دانشجویان به علت وضعیت سنی و اجتماعی، از قدرت فعالیت بالایی برخوردارند و دارای جنبه‌های متعدد خلاقیتی‌اند یا با آن روبه‌رو می‌شوند. از زمان آغاز به کار مؤسسات آموزش عالی در ایران، همواره شاهد حضور تعیین‌کننده و تأثیرگذار دانشجویان در عرصه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی و علمی کشور بوده‌ایم. نظر به اینکه در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها، دانشگاه‌ها را محوریت عقلانی و مرکز تجمع اندیشمندان و نخبگان جامعه می‌دانند، لذا نقش مؤثر دانشگاه در بسط فرهنگ جامعه ضروری می‌نماید. دانشجویان به عنوان مخاطبان اصلی دانشگاه‌ها، گروهی فعال، پر تحرک و برخوردار از انرژی و توانایی‌های قابل ملاحظه‌اند که می‌توانند در جریان فعالیت‌های جامعه برای نیل به پیشرفت و ترقی روز افزون، در کلیهٔ حوزه‌های صنعتی و اقتصادی و به ویژه حوزه‌های فرهنگی، نقش مهمی را بر عهده گیرند.

با توجه به زمینه‌های اجتماعی موجود در جامعه، دانشجویان صرف نظر از رشتهٔ تحصیلی خود، باید مجموعه‌ای از مهارت‌ها و توانایی‌ها، از قبیل جمع‌آوری، سازماندهی و تجزیه و تحلیل اطلاعات، توانایی برنامه‌ریزی و سازماندهی فعالیت‌ها، فهم فرهنگی، قابلیت انجام کار گروهی، قابلیت استفاده از فناوری، توانایی بهره‌گیری از زبان خارجی، توانایی برقراری ارتباط و تبادل اطلاعات و ... را در خود درونی کنند. فعالیت‌های فرهنگی در دانشگاه‌ها، در شکل درست آن، به علت دارا بودن ویژگی‌هایی از قبیل موارد ذیل، زمینهٔ مناسب را برای توسعهٔ فرهنگی و به تبع آن توسعهٔ همه‌جانبه برای فرد، دانشگاه و جامعه، فراهم می‌کنند:

۱. ایجاد زمینه برای پرورش استعدادها و توانایی‌های بالقوهٔ دانشجویان؛
۲. ایجاد علاقه به محیط دانشگاه؛



۳. ایجاد زمینه برای تجربه مشارکت و کار گروهی؛
۴. ایجاد زمینه برای تمرین مسئولیت‌پذیری و پاسخگو بودن در قبال وظایف محوله؛
۵. ایجاد زمینه برای آشنایی با معضلات فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و ... جامعه از نزدیک؛
۶. ایجاد علاقه در دانشجویان برای حل مسائل و معضلات دانشگاه و جامعه؛
۷. تمرین برنامه‌ریزی و مدیریت فعالیت‌ها؛
۸. تقویت آزاداندیشی و پرهیز از مطلق‌انگاری در دانشجویان؛
۹. تقویت روحیه نظم و احترام به حقوق دیگران؛
۱۰. بالا بردن قدرت تحمل در برخورد با ناملایمات؛
۱۱. بالا بردن قدرت ابتکار و خلاقیت در برخورد با موقعیت‌های پیش‌بینی نشده و غیر منتظره.

بدیهی است جامعه ما در حال حاضر درگیر بحران‌هایی از جمله: بحران اقتصادی، سیاسی، مدیریت و بحران فرهنگی است که این بحران‌ها، دارای تأثیر متقابل بر یکدیگرند. ولی به نظر می‌رسد بحران فرهنگی موجود در جامعه، نقش پایدارتری ایفا می‌کند. تعدادی از مشکلات فرهنگی مبتلا به جامعه ما، عبارتند از: نبود فرهنگ کار گروهی، ناصحیح بودن الگوهای مصرف، منفی‌نگری، نبود فرهنگ کار به عنوان ارزش، عدم توجه به برنامه‌ریزی، توجه نداشتن به عامل زمان و ...

از سوی دیگر، دانشگاه‌ها با توجه به نقش و مسئولیت خود در جامعه و همه توانایی‌ها و منابع بالقوه‌ای که در اختیار دارند، به علت عدم استفاده صحیح از این نیروها و به دلایلی همچون:

- عدم تلقی صحیح مدیران ارشد دانشگاه‌ها از فعالیت‌های فرهنگی دانشجویان؛ چرا که بسیاری از مدیران، این فعالیت‌ها را در قالب فعالیت‌های فوق برنامه خلاصه کرده، بسیار سطحی به آن می‌نگرند. همین امر، موجب عدم توسعه بهینه این فعالیت‌ها و نگاه توأم با کوتاه‌بینی نسبت به آن‌ها شده، در نتیجه، در تخصیص بودجه‌ها نهایت خساست را به خرج می‌دهند.

- عدم مشارکت اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها در فعالیت‌های فرهنگی دانشجویان؛ نظر به اینکه اساتید دانشگاه‌ها همواره به عنوان اثرگذارترین قشر بر روی دانشجویان مطرح بوده‌اند و در بسیاری از مسائل، الگوی تام و تمام برای جوانان می‌باشند، عدم



همکاری آنان ضربات سختی چه به لحاظ کیفی و چه به لحاظ کمی بر فعالیت فرهنگی دانشگاه‌ها وارد آورده است.

- سیاسی‌زدگی فعالیت‌های دانشجویی در دانشگاه‌های ایران؛ نظر به فضای به نسبت آزادی (!) که بعد از انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۷۶ به وجود آمد، تمامی فعالیت‌های دانشجویی رنگ و بوی سیاست به خود گرفت و این معضل، گریبان‌گیر نهادهای فرهنگی - دانشجویی دانشگاه‌ها نیز شد. بعضاً این دانشجویان در فعالیت‌های خود، یک گفتار سیاسی واحد را تعقیب می‌کنند.

- مشکلات ساختاری و شکاف بین نسل‌ها؛ «دانشجویان مطالبی را بر زبان می‌آورند یا می‌نویسند که در مسئولان و مدیران دانشگاه سوء تفاهم ایجاد می‌کند و این سوء تفاهم‌ها منجر به بحران می‌شود» (حبیبی فهیم، ۱۳۷۸: ۱۱). همچنین بالا رفتن امید به زندگی، افزایش سرعت تغییر و اختراعات و ...، مسائلی است که روزبه‌روز شکاف نسل‌ها را تشدید می‌کند. عدم استقلال دانشگاه‌ها و عدم وجود آزادی‌های آکادمیک؛ حیات دانشگاه‌ها بر استقلال و عدم تأثیرپذیری صرف و صد درصد از حاکمان جامعه و سیاست‌بازی‌های رایج استوار است. شکاکیت مداوم، خلاقیت فزاینده را به دنبال می‌آورد و این همه، در سایهٔ گفتمان علمی و روش‌های آکادمیک امکان‌پذیر است. ولی دولت‌ها و به خصوص حکومت‌های ایدئولوژیک، با مانع‌تراشی‌های گوناگون، این امکان را از دانشگاه‌ها گرفته و آن‌ها را در مسیر سیاست‌های خویش قرار می‌دهد و به قول مارکوزه، تربیت یک انسان تک‌ساحتی که دقیقاً منطبق بر خواست‌ها و امیال خودشان باشد را از دانشگاه‌ها می‌طلبند. بدیهی است چنین امری، علاوه بر تمامی معایب آشکار و پنهانش، اعتبار علمی دانشگاه‌ها را از میان می‌برد.

- بحران هویت؛ «سرگشتگی دانشجویان بین آموزه‌های مذهبی و برخورد ناگزیر آن‌ها با مکاتب غربی، بحران هویت را در محیط‌های علمی کشور دامن زده است. دانشجویان اولاً، در کسب اطلاع و آگاهی در هر دوی این زمینه‌ها مشکل دارد و ثانیاً، کسب اطلاع هم درد را دوا نمی‌کند. برای اینکه انتخاب بین این دو، یا جمع بین آن‌ها، اصلاً کار آسانی نیست» (همان: ۱۵)

- فاصلهٔ میان حرف و عمل؛ متأسفانه جامعهٔ ایران، جامعه‌ای شعارزده شده است. در تمامی سطوح مدیریتی کشور، از رأس هرم قدرت هیئت اجرایی تا سطوح پایین،



استفاده از شعارهای عوام‌پسند، یک ارزش و هنجار رایج شده است. پیشخوان مدیر، پر است از طرحها و برنامه‌های شعارگونه و از این بدتر اینکه، در بسیاری از مواقع، جامعه و به خصوص جوانان، شاهدند که این مدیران نه تنها به آنچه می‌گویند عمل نمی‌کنند، بلکه اعتقادی نیز به آن نداشته، در پشت پرده به کارشکنی می‌پردازند.

- عدم پویایی مدیران فرهنگی دانشگاه‌ها؛ از مسائل مبتلابه دانشگاه‌ها، مسئله مدیریت فرهنگی است. در حال حاضر یکی از گرفتاری‌های شایع جامعه، مدیریت ضعیف است؛ به این معنی که منفعلانه، تنها واکنش نشان می‌دهیم. منتظریم ببینیم دانشجویان به چه چیزی تمایل دارند تا به طرف آن برویم؛ در حالی که مدیریت فرهنگی باید فعال باشد و از فعالیت خود، هدف داشته باشد. در دانشگاه باید سه نوع فعالیت در حوزه مدیریت فرهنگی صورت بگیرد: زمینه‌سازی، بهسازی و بازسازی؛ به خصوص زمینه‌سازی! برای عده‌ای که پیام خاصی ندارند، باید زمینه‌های رشد را مهیا کنیم و برخی پیام‌های مثبت را مثبت‌تر کنیم و برخی پیام‌های منفی را متذکر شویم تا اصلاح شوند. (همان: ۱۸)

- بحران فزاینده؛ دانشگاه‌های ایران بعد از انقلاب اسلامی، به دلیل تمایل نظام سیاسی به استفاده از آن برای نهادینه کردن هنجارهای ایدئولوژیکی خود، دچار افت شدید در گسترش توانایی‌های علمی خود شده است. بنابر این، دانشگاهی که نتوانسته در طول سه دهه، توانایی علمی خود را بسط دهد، با بزرگ‌ترین بحران‌های موجود در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مواجه شده است. جامعه سنتی ایران در مواجهه با مدرنیته، گذار از اقتصاد مبتنی بر زمین‌داری و مصرف محلی به اقتصاد شبه‌مدرن، گسترش حیطه‌های مصرف ملی و ادغام در بازار جهانی، بحران‌های سیاسی فراوان داخلی، ویرانی‌های ناشی از جنگ و هزاران بحران دیگر، دانشگاه‌ها را در وضعیت بلا تکلیفی قرار داده است. باید اذعان کرد اگر وضعیت به همین شکل تداوم یابد (که چنین می‌نماید) دانشگاه و جامعه، توأمان در یک خط بحران فزاینده همچنان طی طریق خواهند کرد و هیچ‌یک نمی‌تواند یاریگر دیگری در نجات از این مرداب باشد.

علاوه بر مباحث پیش گفته، برخی دیدگاه‌های دیگر نیز در زمینه این موانع و چالش‌ها وجود دارد. برای نمونه، در جایی می‌خوانیم که «بحث مهمی که در حوزه فرهنگ و نقش دانشگاه‌ها در این خصوص باید به آن توجه کرد، بحث فرهنگیدن، به معنای بزرگ شدن بر اساس یک فرهنگ است. در مقابل این بحث، بحث پادفرهنگ مطرح می‌شود. کارهایی



که صورت می‌گیرد آیا موجب می‌شود که دانشجویان از بودن در این فضای فرهنگی، احساس رضایت کنند؟ آیا ضرورت گریز از چارچوب فرهنگی را احساس می‌کنند؟ آیا نظام آموزش رسمی با تمام امکانات فوق‌برنامه و فرهنگی و اجتماعی و نهاد رهبری و انجمن اسلامی و بسیج و ... می‌تواند دانشجوی را در این مجموعه، فرهنگی بار بیاورد! یا بر عکس، تمامی این تلاش‌ها، پادفرهنگ می‌شود و مخالف با این فرهنگ، برای دانشجوی به یک ارزش تبدیل می‌شود؟» (همان: ۹)

در نهایت باید گفت که در خصوص نقش دانشگاه‌ها در توسعه فرهنگی جامعه، دو مسئله عمده وجود دارد: یکی، بحث خلاقیت و دیگری، بحث دسترسی به فرهنگ. در مورد بحث اول؛ یعنی خلاقیت، این پرسش‌ها را می‌توان مطرح کرد که: آیا محیط دانشگاهی، امکانات و سازمان‌ها و اداره‌ها و پرسنل و ... به خودشکوفایی دانشجوی مدد می‌رسانند؟ اگر می‌رسانند چقدر؟ و چطور می‌توان آن را افزایش داد؟ به عبارت دیگر؛ دانشجوی در طول تحصیل خود می‌تواند استعدادهای خود را به شکوفایی برساند یا خیر؟ در مورد بحث دوم- دسترسی به فرهنگ- نیز پرسش‌های ذیل را می‌توان طرح کرد:

- دانشجویان، چقدر به محصولات فرهنگی و استانداردهای مختلف در محصولات فرهنگی و در سطوح مختلف دسترسی دارند؟
- محصولات تا چه حد با نیازها تناسب دارند؟
- آیا همان محصولی که به دانشجوی علوم انسانی ارائه می‌شود، برای دانشجوی علوم پزشکی مناسب است؟
- آیا بین نیازها و سلیقه دانشجوی تهرانی و شهرستانی تفاوتی وجود دارد؟
- بحث در مورد محصولات فرهنگی، بحث رابطه عرضه و تقاضاست. آیا تناسبی میان نیاز، عرضه، تولید و توزیع محصولات فرهنگی وجود دارد؟

بحث و نتیجه‌گیری

امروزه کمتر کشوری است که به توسعه نیندیشد و رسیدن بدان را جزئی از اهداف خود قرار ندهد. توسعه چنان اهمیت یافته که دیرگاهی است ذهن اندیشمندان اجتماعی و انسانی را به خود مشغول کرده است. در این میان، توسعه فرهنگی، یکی از اساسی‌ترین ابعاد توسعه و زیربنای توسعه اقتصادی و اجتماعی، اهمیتی روزافزون یافته است. به

عبارت دیگر؛ یکی از پیش‌شرط‌های ضروری برای توسعه یک کشور، حاکمیت نگرش علمی بر فرهنگ جامعه است و دانشگاه از عمده‌ترین مراکزی است که قادر است چنین نگرشی را به جامعه منتقل کند. دانشگاه‌ها به عنوان رأس هرم نهادهای علمی یک جامعه در فرایند توسعه و پیشرفت کشور مطرحند و به عنوان مراکزی که به تربیت و آماده ساختن نیروی انسانی کارآمد، شایسته و دارای مهارت برای پاسخگویی به نیازهای واقعی جامعه در زمینه‌های مختلف می‌پردازند، نقش حیاتی و کلیدی به عهده دارند؛ چرا که دانشگاه‌ها با برون‌دادهای خود به جامعه، عملاً در راه توسعه گام برمی‌دارند. به عبارت دیگر؛ عملکرد صحیح دانشگاه از یک سو، توسعه و پیشرفت را برای جامعه به ارمغان می‌آورد و از سوی دیگر، روند توسعه جامعه را به عنوان بازخوردی مثبت، به مکانی رفیع‌تر انتقال می‌دهد.

دانشگاه مانند سایر سازمان‌های اجتماعی، کارکردهای خاص خود را دارد، که از مهم‌ترین آن‌ها کارکرد فرهنگی است. توسعه فرهنگی جوامع پیشرفته، نتیجه حرکت دانشگاه‌های آن جوامع در مسیر فرهنگ بومی‌شان است. رشد، غناسازی، پویایی، تحرک و توسعه فرهنگی جامعه، تأثیر خود را به غنا، پویایی، کارآمدی، تحرک و دگرگونی ساختار دانشگاه بر جای خواهد گذاشت. جامعه، نیازمند نیروهای متخصص و کارآمدی است که علاوه بر توانایی علمی و پژوهشی، توانایی برقراری ارتباطی فعال و خلاق را با فرهنگ جامعه خویش داشته باشند. دانشگاهی که منطبق بر ساخت اجتماعی- فرهنگی جامعه باشد، اولاً، توانایی پاسخگویی به نیازهای اجتماعی، فرهنگی، علمی، اقتصادی و سیاسی جامعه را خواهد داشت؛ ثانیاً، مردم به آن اعتماد می‌کنند؛ چرا که نیازهای آن‌ها را برآورده می‌سازد و ثالثاً، در فرایند توسعه کشور سهیم خواهد بود؛ به دلیل اینکه با جستجو و شناسایی نیازهای ملی جامعه، ساختار علم و فناوری بومی شکل می‌گیرد و تشکیل این ساختار علمی، در مراحل بعدی، امر توسعه را سرعت می‌بخشد. در غیر این صورت، نقش دانشگاه، نقشی حاشیه‌ای خواهد بود و به جای بازیگری و ایفای نقش، تماشاگری منفعل و غیر کارآمد می‌شود. نتیجه چنین امری، تقلید از غرب، مصرف صرف علم (به جای تولید علم) و فرار مغزها از کشور خواهد بود. مهم‌تر از همه آنکه، توده مردم نسبت به دانشگاه، دانشگاهیان و گره‌گشایی دانش و پژوهش بی‌اعتماد می‌شوند. از این نظر، اعتماد متقابل میان دانشگاه و جامعه از شروط بسیار مهم توسعه کشور شناخته می‌شود.



برای قدم نهادن در راه پیشرفت و ترقی، نهادهای آموزش عالی باید جوانان را برای تغییرات و دگرگونی‌های فرهنگی در جهان سراسر متحول امروزی آماده کنند. اما آنان نمی‌توانند صرفاً به صلاحیت علمی و فنی خود بسنده کنند، بلکه باید رسالت فرهنگی خود را با توجه به ساخت اجتماعی و فرهنگی بومی‌شان سامان دهند. دانشگاهی که قادر نباشد در جهت پالایش غناسازی هویت فرهنگی جامعه نقشی را ایفا کند، به طور حتم توانایی آموزش و پرورش نیروهای متخصص مورد نیاز را نخواهد داشت.

ناگزیر، دانشگاه‌ها باید باورهای علمی را در فرهنگ جامعه ایجاد کنند و میراث کهن ایرانی-اسلامی را ضمن بازاندیشی و نقّادی آن، در کنار آموزش و پژوهش، به نسل جوان دانشجو انتقال دهند و پیوندی راهگشا میان فرهنگ سنتی و فرهنگ جدید، ایجاد کنند. از طرف دیگر، لازم است روحیه علمی، نظم‌پذیری جمعی، مسئولیت‌پذیری، آزاداندیشی و انتقادپذیری در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی ایران آموخته شود. دانشگاهی که وظایف مذکور را خردمندانه، منطقی و بایسته انجام دهد، نقش درخور خود را در توسعه و اعتلای فرهنگی کشور ایفا خواهد کرد.

با ایمان به نقش تعیین‌کننده دانشگاه در توسعه فرهنگی، امید است با بهره‌گیری از تخصص تحصیل‌کردگان و نیروی خلاق دانشجویان، زمینه‌های سربلندی ایران و ایرانی در جهان فراهم شود.

منابع:

- آلتباخ، فیلیپ. (۱۳۷۹). آموزش عالی در قرن بیستم. ترجمه شایان‌رضا مشاطیان. تهران: وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
- احمدی، حسن. (۱۳۷۰). روش برنامه‌ریزی در بخش فرهنگ، تهران: سازمان برنامه و بودجه.
- اسماعیلی، محسن. (۱۳۷۴). گزیده مقالات و سخنرانی‌های سمینار دانشجو، دانشگاه و سیاست. تهران: علامه طباطبایی.
- اشنایدر، سوزان سی و ژان لویی بارسو. (۱۳۷۹). مدیریت در پهنه فرهنگ‌ها. ترجمه سید محمد اعرابی و داود یزدی. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- البوت، تی. اس. (۱۳۷۵). درباره فرهنگ. ترجمه حمید شاهرخ. تهران: سعدی.
- بشیریه، حسین. (۱۳۷۰). «میزگرد توسعه و فرهنگ». نامه فرهنگ، سال ۲، ش ۲.
- پیرومند، علیرضا و شیده صادقی. (۱۳۸۵). چيستی فرهنگ و چگونگی تغییرات آن. [بی‌جا]: [بی‌نا].
- تامپسون، جان بی. (۱۳۸۰). ایدئولوژی و فرهنگ مدرن. ترجمه مسعود اوحدی. تهران: آینده.



- جعفری، محمدتقی. (۱۳۷۳). فرهنگ پیرو، فرهنگ پیشرو. تهران: علمی و فرهنگی.
- حبیبی فهیم، حبیب‌الله. (۱۳۷۸). مسئله‌یابی فرهنگی و اجتماعی دانشگاه‌های ایران. تهران: وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
- دوپویی، گزارویه. (۱۳۷۴). فرهنگ و توسعه. ترجمه فاطمه فراهانی و عبدالحمید زرین‌قلم. تهران: کمیسیون ملی یونسکو.
- روح‌الامینی، محمد. (۱۳۷۲). زمینه فرهنگ‌شناسی. تهران: تابش.
- ستاری، جلال. (۱۳۶۶). در قلمرو فرهنگ. تهران: ویس.
- طباطبایی، جواد. (۱۳۷۴). ابن خلدون و علوم اجتماعی (وضعیت علوم اجتماعی در تمدن اسلامی). تهران: طرح نو.
- علی‌آبادی، احمد. (۱۳۴۵). نظام اجتماعی و مسئولیت دانشگاه در تربیت نسل جوان. تهران: دانشگاه تهران.
- فریدون، عبدالحسین. (۱۳۸۳). آموزش عالی و توسعه ملی. تهران: فرهنگ.
- گروه نویسندگان. (۱۳۷۹). گزارش جهانی فرهنگ. ترجمه گروه مترجمان. تهران: کمیسیون ملی یونسکو.
- محمدی، مجید. (۱۳۷۷). درآمدی بر جامعه‌شناسی و اقتصاد فرهنگ در ایران امروز. تهران: قطره.
- مشاطیان، شایان‌رضا. (۱۳۷۹). کانون‌های دانشجویی (کارکردهای آموزشی، اجتماعی و سیاسی). تهران: وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
- ناظمی اردکانی، مهدی و سوسن کشاورز. (۱۳۸۵). مبانی نظری مدیریت تحول فرهنگی در ایران. [بی‌جا]، [بی‌نا].
- وبر، لوک ای و همکاران. (۱۳۸۰). دانشگاه؛ رسالت‌ها و ارزش‌ها. ترجمه حسین ابراهیم‌آبادی. تهران: وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
- وثوقی، منصور و علی‌اکبر نیک‌خلق. (۱۳۷۰). مبانی جامعه‌شناسی. تهران: کسری.
- یونسکو. (۱۳۷۶). فرهنگ و توسعه (رهیافت مردم‌شناختی توسعه). ترجمه نعمت‌الله فاضلی و محمد فاضلی. تهران: وزارت فرهنگ ارشاد اسلامی.